

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

National Characters

شخصیت های ملی

کاندیدای اکادمیسین سیستانی

نقش تاریخی عبدالله خان اچکزایی در قیام کابل

(نومبر ۱۸۴۱ - سپتمبر ۱۸۴۲ م)

مقدمه:

خشم، نفرت، طغیان و شورش بر ضد حاکمیت بیگانگان، چه عرب، چه عجم، چه ترک، چه مغول، چه روس، چه انگلیس، چه امریکائی و چه اروپائی، جوهر قیام های ملی افغانها را میسازد.

حاکمیت های بیگانگان، ذاتاً همراه است با اختناق و حق کشتی و زورگوئی و بهره کشی و ستم ملی برای مقاصد شوم و ناروای متجاوزان ستمگر. دامن زدن به اختلافات نهفته قبیله‌ای، نژادی یا قومی، مذهبی و محلی برای بهره برداری از آن به نفع حاکمیت خود و دادن هدایا، تحفه ها، رشوه ها، نفوذ در میان محافل خصوصی و حرم سراها، مانور های سیاسی، نظامی، نوازش ها و تنبیهات، و همه گونه خدعه ها و حقه بازیهای دیگر، به منظور در اسارت کشیدن جامعه محکوم، از اساسات سیاست استعماری و استعماری بیگانگان است.

همچنان بیگانگان برای تحکیم پایه های حاکمیت خود علاوه بر توسل به زور و خشونت، با تطمیع و نزدیک ساختن عده ای افراد سودجو و خود خواه و ضعیف النفس به خود و تهدید کردن و به زندان کشیدن و شکنجه دادن و هتک حرمت اشخاص بارسوخ و دارای و جاهت ملی، و خوار کردن آنان در انظار دیگران، سعی میورزند تا با ایجاد فضای ترس و بی اعتمادی میان افراد جامعه محکوم، از وحدت و یکپارچگی مردم بکاهند و مانع هرگونه واکنش و عکس العمل بر ضد سلطه خود گردند.

اعمال فشار بر توده های ملیونی، و پشت پازدن به ارزش های اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی و معتقدات مذهبی، بی اعتنائی به رسوم و آداب و سنن ملی یا محلی، که جامعه آن را پذیرفته و با آن خو گرفته است، از جانب عمال حاکمیت بیگانه، به مرور زمان کاسه صبر مردم را که دارای سنن و آداب و رسوم و اخلاق و معتقدات مشترک و نفع و نقصان یکسان هستند، لبریز ساخته و سبب شورش های خشن یا قیام های عمومی بر ضد استبداد و حاکمیت بیگانگان در سراسر تاریخ کشور ما شده است.

از همین روال است قیام مردم کابل در ۲ نومبر سال ۱۸۴۱ میلادی بر ضد تجاوز و زورگوئی انگلیسها طی سالهای ۱۸۳۹ - ۱۸۴۲ میلادی. این قیام که به سلسله قیامها و شورشهای ضد استبدادی و ضد سلطه اجنبی در کشور انجامید، یکی از بزرگترین قیامهای مردم ما بر ضد یکی از قدرتمندترین دول استعماری جهان، یعنی انگلیس است، که به همت مردم شجاع و از خود گذر افغان و رهبری سالم و عاری از جاه طلبی ها و قدرت خواهی ها و مداخلات خارجی، به درایت و شهامت شخصیت های ملی-تاریخی کشور به راه افتاد و بالاخره به موفقیت و پیروزی انجامید.

از جمله ده ها و صدها تن مبارزان ملی از جان گذشته در قیام کابل، نقش ۸ تن از آنان در منابع تاریخی کشور بیشتر برجسته است. این ۸ تن دلیر مرد تاریخ مبارزات کشور عبارت اند از: **غازی عبدالله خان اچکزایی، میر مسجیدی خان کوهستانی، نواب محمد زماخان، نایب امین الله خان لوگری، وزیر اکبرخان، محمد شاه خان بابکر خیل، سردار سلطان احمدخان و سردار شمس الدین خان.**

با مطالعه کارنامه های این ۸ تن مبارز افغان، جوانان ما بایستی تاریخ کشور خود را یک بار دیگر با دقت بیشتر مطالعه کنند، تا بهتر آگاهی حاصل نمایند که وطن عزیز ما در هر مرحله از تاریخ چه بزرگ مردانی در دامن پر فیض خویش پرورش داده که تاریخ و وطن و مردم ما به نام و کارنامه هایشان بخود می بالاد و افتخار می کند.

واقعاً شهامت و پایداری و صداقت و یکدلی این دلیر مردان تاریخ ما، درس بزرگ وطن دوستی، مردم خواهی، اتحاد ملی، دفاع از شرف و نوامیس ملی برای نسلهای حاضر و آینده کشور ما خواهد بود و بسیار بجاست تا از این قهرمانان ملی و مبارزین از جان گذشته با تکریم و شکوه بیشتر یادآوری شود و یادنامه دلیرمردیهای هر یکی را در رساله یی یا کتابی تصویر کرد و به دست نشر سپرد. حتی میتوان پیشنهاد نمود تا به پاس کارنامه ها و پیکارهای جانبازانه غازی مردان سه جنگ افغان و انگلیس و همچنان جنگ کبیر میهنی ضد شوروی، محافل یاد بود، سیمناها، کنفرانسها و سمپوزیم هایی در سطح ملی و بین المللی دایر گردد.

بزرگداشت از مبارزین ملی و جانبازان راه آزادی وطن، حرمت گذاری به شهامت و فداکاری مردان دلیر وطن و پدران و نیاکان غیور افغان و رهبران ملی شرافتمند و مسلمان کشور یک عمل بسیار بجا و معقول است و به هیچوجه اهمیت آن کمتر از یاد بود شاعری گمنام و احیاناً مداح و غرق در دنیای خود و بیگانه از مردم نیست. از همین دیگاه ضرورت دوباره نویسی تاریخ کشور در پرتو اندوخته ها و تحقیقات نوین برای هر نسلی از وظایف اولی به شمار میرود.

کارنامه های هر یک از رهبران قیام ۱۸۴۱ را از آنجهت جداجدا بررسی میکنم تا سهم و جایگاه هر یک شان در مبارزه برضد بیگانگان برای ما و نسل های بعدی روشن و مشخص شده باشد. شرح و بسط و حجم بحث مربوط به هر یک از این رهبران افغان، مربوط و منوط به میزان معلومات منابع و مدارکی است که در دسترس نویسنده قرار گرفته اند. نگارنده امیدوار است که با توجه و دقت در شرح حال و سرگذشت هر یک از رهبران ملی و سهیم در قیام کابل، درک و معرفت ما، با شخصیت های تاریخی کشور دقیق تر و کامل تر گردد، تا بتوانیم در برابر یار و سرایان ضد افتخارات ملی و تاریخی کشور موضع گیری استوارتر و دقیق تری داشته باشیم.

قابل یادآوری است که، من قبلاً کارنامه دو تن از این مبارزان نامدار ملی، یکی میرمسجدیخان کوهستانی و دیگری نواب محمدزمانخان (رهبر مجاهدین در جنگ اول افغان و انگلیس) را طی پژوهش هایی جداگانه برشمرده و در افغان- جرمن به نشر سپرده ام که علاقمندان میتوانند آن ها را در آرشیف مقالاتم در پورتال افغان- جرمن مطالعه نمایند.

زمینه قیام در ۱۸۴۱:

پس از آنکه انگلیسها بر افغانستان تجاوز کردند (۱۸۳۹) و شاه شجاع را در تخت کابل نصب کردند و نظام الدوله را، که اجرای مقاصد بیگانه کمال آرزوی او بود، به حیث وزیر شاه شجاع گماشتند، نامبرده در میان شاه پوشالی و نماینده مختار انگلیس طوری با منفعت جوئی و اغراض شخصی کارها را سر به راه میکرد که ملت را زبون و قوم را ذلیل و سرافکنده و مملکت را به سوی نیستی سوق میداد.

طرح نقشه های دستگیری و تبعید رؤسای اقوام و عشایر به هندوستان، بی بازخواستی و زورگوئی و اسب تازی نظامیان انگلیس بین قشله شیرپور و بالاحصار کابل و حومه شهر، دنائت و پستی ای که بوسیله نظام الدوله، سربراه می گردید و هر روز ملت را در نظر بیگانه گان زبون تر و سرافکنده تر میساخت، وضع مالیاتهای تازه به غرض تهیه و تدارک مصارف دربار و لشکر بیگانه به حساب مردم پیشه ور و کشاورزان تهی دست، قطع معاش مستمری خوانین غلجانی که از راه «کابل- هند» حراست مینمودند، دست درازی صاحب منصبان انگلیس به ناموس مردم و ده های بدرفتاری و زورگوئی دیگر اجانب در کشور، از جمله عواملی بودند که مردم را به فکر انتقام از اجانب و عناصر فاسد در دستگاه دولت پوشالی شاه شجاع می انداخت و سران و بزرگان قوم را به هم نزدیکتر میساخت تا راه چاره و بیرون رفت از این مذلت و ادبار و برپادی و بدنامی وطن و هموطنان را جستجو نمایند.

فساد دستگاه سلطنت شاه شجاع و مکناتن در ماه های سپتامبر و اکتوبر (۱۸۴۱) چنان بر مردم فشار آورد که عده ای از مردان جانباز و از خود گذر کابل چون: عبدالله خان اچکزائی، امین الله خان لوگری، ملا مومن غلزائی، شمس الدین خان بارکزائی، گل محمدخان، عبدالعزیزخان جبارخیل، محمدشاه خان بابکرخیل، و اسکندر خان بامیزائی، و عبدالسلام خان پولزائی، نواب محمدزمان خان و سردار محمدعثمان خان و برخی دیگر از سرشناسان شهر چون فضل خان عرض بیگی و محمدحسن خان جوانشیر، نزد شاه شجاع در بالاحصار رفتند و او را به وظایف ملی و وطنی و افغانیش متوجه ساختند، متأسفانه که شاه عدم اختیار مطلق خود را بهانه آورد. و در جواب خوانین گفت که: او تنها لقب پادشاه را دارد نه قدرت آن را، لهذا از دست آنها چیزی پوره نیست. موهن لال میگوید که معنی جمله پادشاه این بود که گویا شما قومی بی جرئت هستید و برای تامین حیثیت و افتخارات ملی کاری از شما ساخته نیست. عین کلمات شاه شجاع به زبان فارسی به مردم این بود: **"از روی شما هیچی نمیشود که نام قوم را بلند کنید!"** (۱)

چون سران کابل دیدند که از دست شاه پوشالی چیزی ساخته نیست، خود به فکر چاره کار و اقدام عملی برآمدند. در همان ایام فرمان تبعید عبدالله خان اچکزائی و محمدعطا خان بن سمندر خان بامیزائی و غلام احمدخان ابن شیرمحمدخان مختارالدوله و عبدالمنان خان ابن محمداکرم خان امین الملک (وزیر شاه محمود) به وسیله نظام الدوله به آنها ابلاغ شده بود و نایب امین الله خان لوگری نیز از طرف نظام الدوله تهدید شده بود. (۲) بنابر اکبرنامه، سردار محمدزمانخان و سردار محمدعثمان خان، برادرزادگان امیر دوست محمدخان نیز به امر شاه شجاع باید آماده سفر به هندوستان می شدند. (۳)

علاوه بر تهدید اشخاص به تبعید از کشور، توهین و تحقیر شخصیتهای با اعتبار نیز یکی دیگر از سیاست های انگلیس بود. به قول موهن لال: **«پهکارشکار پوری صراف در کابل، ادعا داشت که عبدالله خان قرضدار اوست و به برنس**

شکایت کرد تا برای نشان دادن زور خود به خان اچکزائی، دوفر از حاضرباشان خود را دنبال عبدالله خان بفرستد و پول او را مطالبه کند. این دو حاضرباش رفتند و از نزد عبدالله خان برگشتند که عبدالله خان عذر معقولی پیش آورد که تا هنوز حقوق خود را نگرفته و حقوق زیردستانش نیز کاهش یافته است، چند روز بعد قرض پرداخته خواهد شد، اما بهکار اصرار کرد تا حاضرباشان بر عبدالله خان فشار وارد کنند که اسپهای خود را بفروشد و قرض صراف را بپردازد و فکر نکند که او آدم بزرگی است. حاضرباشان دوباره به امر برنس نزد عبدالله خان رفتند و با زشتی با او برخورد کردند و عبدالله خان سخت از آن برخورد متاثر و خشمگین و هرگز حاضر نشد به دیدن برنس برود تا آنکه اولین کسی که بر برنس حمله کرد همین عبدالله خان اچکزائی بود." (۴)

این است که عبدالله خان اچکزائی قدم به جلو میگذارد و نزد نایب امین الله خان میرود و فکر خود را در مورد قیام برضد انگلیسها در میان میگذارد و سپس آنها هر دو افکار خود را با نواب محمدزمانخان، برادرزاده امیر دوست محمدخان که مردی صاحب رسوخ و مخالف جدی شاه شجاع بود، در میان میگذارند و او را در انجام تصمیم خویش به یاری می طلبند. نواب محمدزمان خان نیز همراهی و همدلی خود را با آنها ابراز میکند و تصمیم گرفته میشود تا برای سازماندهی قیام موضوع را با سران دیگر در میان بگذارند.

بنابر اکبرنامه، جلسه بعدی مرکب از سران نامداران زمان کابل بشمول محمدشاه خان بابکرخیل و عبدالعزیزخان جبارخیل، رؤسای اقوام غلجائی شرق کابل، در منزل نواب محمدزمان خان تدویر شد و در حضور قرآن عهد بستند که تا انگلیسها را از کشور بیرون نکنند، از پای ننشینند. مجلس برای تمرکز اداره و رهبری جنگ، نواب محمدزمان خان بارکزائی را، به حیث رهبر و امیر مجاهدین و نیابت او رابه امین الله خان لوگری تفویض کرد. (۵) همچنان در جلسه روز آغاز قیام و وظایف اشخاص و نقاط حمله بردشمن مشخص شد. مجلس فیصله کرد تا برای برانگیختن و پیوستن سایر اعیان شهر، تعدادی مکتوب و نامه مبنی بر تبعید اجباری سران و بزرگان کابل به هندوستان به امر مکناتن و تائید دستگاه سلطنت نوشته شود و به گونه شب نامه به داخل منازل اشخاص مورد نظر پرتاب گردد. و همچنان به شاه شجاع اخطار داده شود که اگر در طرد دشمن دین و وطن باملت خود یکجا نگردد، او نیز مثل یک دشمن وطن کشته خواهد شد.

مجلس همچنان فیصله نمود تا صبح ۲ نومبر ۱۸۴۱ میلادی (مطابق ۱۷ رمضان ۱۲۵۷ هجری) که یکروز متبرک مذهبی مسلمانان است، مردم دست به قیام بزنند و ابتدا روحانی بزرگ شهر میرحاجی در مسجد پل خشتی و سایر ملاها در مساجد شهر جهاد علیه انگلیسها را اعلام کنند. (۶) موهن لال کشمیری، جاسوس برنس در کابل مینویسد: «نایب شریف و تاج محمدخان از این توطئه به سرالکزاندر برنس خیر دادند و میرزا خان محمدجوانشیر (که خودش نیز در جلسه قیام اشتراک داشت) در همان شب این راپور را در منزل برنس بمن داد و گفت که فردا حمله شروع میشود. من آنچه شنیده بودم به «برنس» گفتم و او در جواب گفت: ترس نشان دادن به افغانها غلط است. باید به قشله رفته ببینیم که چه ترتیبات گرفته میتوانیم، این را گفته بطرف قشله حرکت کردیم. در راه خط دیگری که به زبان فارسی عین اطلاع را به او میداد به دستش رسید. در این خط نوشته شده بود: «وقت آن رسیده است که این مملکت را ترک کنید!» (۷) اینکه چرا برای جلوگیری قیام از طرف هیچکسی اقدامی صورت نگرفت، دلیلش جز غرور و استکبار بیجای اولیای امور انگلیس در کابل چیز دیگری نمیتواند باشد.

نقش عبدالله خان اچکزائی در قیام کابل:

در طلیعه بامداد روز دوم نومبر ۱۸۴۱ میلادی (۱۷ رمضان ۱۲۵۷ هجری) میرحاجی در پل خشتی و سایر ملاها در مساجد جهاد را اعلان کردند، دکانها در سراسر کابل بسته شد و موج پیاده و سواره مبارزان ملی مسلح باکارد و سیلاوه و خنجر و شمشیر و تیرو تفنگ و چوب و چماق متوجه اقامتگاه برنس واقع در محل خرابات موجوده گردیدند. هنوز برنس در حمام منزلش مشغول استحمام بود که خانه اش محاصره شد. عبدالله خان اچکزائی، امین الله خان لوگری، سکندر خان و عبدالسلام خان پوپلزائی، در پیشاپیش مبارزین ملی قرار داشتند. دیری نگذشت که موجی از مردم با شمشیرهای آخته خانه برنس را چون نگینی در محاصره کشیدند.



برنس در لباس افغانی

نظام الدوله که میخواست برنس را باشصت نفر تفنگدار پیاده خود نجات داده به بالا حصار ببرد، تنها به سوی بالا حصار در زیر شلیک تفنگ و پرتاب سنگ و چوب مردم فرار کرد. برنس هراسان برپام خانه اش بالا رفت و وقتی چشمش به عبدالله خان اچکزائی و سکندر خان و خضرخان کوتوال و سایر رؤسای قیام افتاد، بنابر سوابق آشنائی فوراً نماینده خود را نزد آنان فرستاد تا علت طغیان مردم را جویا شود و وعده بدهد که علت هرچه باشد به قناعت آنان خواهد پرداخت، اما

قبل از آنکه نماینده برنس زبان به سخن بکشد، سکندر خان با ضرب شمشیر خود سرنماینده او را از تن جدا کرد تا ابداً حرفی از او شنیده نشود. سپس امر حمله از طرف رؤسای ملی به خانه برنس داده شد و مردم از راه کوچه وچه از راه بام خانه های مجاور بنای گلوله باری را گذاشتند. برنس دروازه خانه را بست و از کلکین بالاخانه با وعده اعطای پول زیاد مجاهدین را به آرامش دعوت کرد، مگر این سلاح او هم کارگر نیفتاد. در همین فرصت کپتان "برادفت" هدف گلوله مبارزان ملی قرار گرفت و از پای درآمد.*

مبارزان با دسترسی به خانه برنس، آنرا آتش زدند. برنس که امیدی برای زنده ماندن خود ندید مجبور شد از خانه خویش بیرون بیاید و برای آنکه اجرای قتل خود را نبیند، فوراً دستمالی که در گردن داشت باز نمود و برچشمان خود بست. هنوز قدمی جلوتر نگذاشته بود که در زیر ضربات شمشیر و خنجر مجاهدین تکه تکه شد. چون خضر خان کوتوال، و برادرزادگان عبدالله خان اچکزانی نزدیک به ساحه عمل بودند و اهانت زیاد از طرف برنس به ایشان شده بود، در قتل برنس سهم زیاد گرفتند و بعد از او، خانه و خزانه اش که در آن هفتاد هزار پوند یا یک لک و پانزده هزار روپیه کلدان وجود داشت، به دست غازیان افتاد. خانه کپتان جانسن و جمع دیگر از صاحب منصبان انگلیسی نیز تاراج شد و خود آنها به قتل رسیدند. غیظ و غضب مردم شدت بیشتر کسب کرده، متوجه بالاحصار گردیدند. (۸)

در این هنگام از بالاحصار یک کتک هفتصد نفری انگلیس به قیادت جنرال کمپیل فرستاده شد. هنگام عبور این سپاه از بازار و کوچه های تنگ، زنان و دختران کابل از بالای بامها سنگ و خشت و آب جوش بر سر آنان می ریختند و دیوارهای سنجی را برفرف آنان می ریختند. همین که عساکر خاک آلود و زخمی بامردان جنگجوی مقابل شدند، چون ساحه جنگ تنگ بود، آلات ناریه آنها از کار فراماند و سیلاوه ها و تبرزین های سنگین مجاهدین درخشیدن گرفت. در حین جنگ تن به تن دیری نگذشت که ۷۰۰ نفر عسکر انگلیسی مثل گوسفند از دم تیغ مجاهدین گذشتند. جنرال کمپیل اسیر و با تکرار کلمه اسلام، او را از کشتن معاف داشتند. موهن لال یکی از جاسوسان انگلیس، از راه سوراخ دیواری میخواست فرار کند، مگر توسط سردار شجاع الدوله دستگیر و محکوم به مرگ شد، ولی او هم با گفتن کلمه اسلام از کشتن نجات یافت و بعد نواب زمان خان او را به خانه شیرین خان قزلباش سپرد تا محبوس نگهدارد. (۹)

برگنیدر شلتون که با سپاهی در قشله سیاه سنگ قرار داشت، با قسمتی از قشون خود به بالاحصار و بقیه قشون او به قشله نظامی بی بی مهر و فرار نمودند. قوای انگلیسی مقیم خورد کابل همین از قیام و رستاخیز کابل شنیدند، بی درنگ به قشله بی بی مهر و پناه آوردند. دروازه های تمام قلعه های جنگی و ذخایر انگلیسی بسته و برج و بارو به شکل استحکام در آورده شد. قشله بزرگ بی بی مهر و به واسطه ۱۳ توپ ۹ پونده و سایر تجهیزات جنگی شکل دفاعی اختیار کرد. انگلیس های بالاحصار فوراً به نام شاه، اعلانی صادر کردند که اگر تا فردا قیام کابل متوقف نگردد، تمام شهر به واسطه بم های آتش زامشعل خواهد شد. مردم در جواب این اخطار، بالاحصار را زیر آتش گرفتند و قشون امدادی انگلیس را در دهن شور بازار معدوم کردند و توپخانه آنها را متصرف شدند.

در حالی که آفتاب روز ۲ نوامبر عقب کوه های آسمانی و شیر دروازه غروب میکرد، نیروهای ملی به موقعیت های درخشان در نفس شهر کابل نایل آمدند و مبارزان ملی، بالاحصار و چونی شیرپور را به اضطراب عمیق افگند. در طول شب آتش مجاهدین گاه در بالاحصار و گاه به جانب قلعه جنگی دوام داشت. (۱۰)

روز سوم نوامبر (روز دوم قیام) قشون ملی متوجه قلعه های جنگی و ذخایر انذوقه و جبهه خانه های انگلیس گردیدند. قلعه وزیر در چهار باغ و قلعه نشان خان واقع اندرابی به مجرد حمله مجاهدین سقوط کرد و نظامیان محافظ آن همه از دم تیغ گذشتند، اما افسران انگلیسی قبلاً با زنان و فرزندان خویش به قشله عمومی فرار کرده بودند. دسته دیگر مجاهدین با پرچم های سبزر دروازه عقبی بالاحصار مشغول جنگ شدند. در حالی که توپهای ثقیل دشمن بلا وقفه آتش می نمود. تا این وقت جنگجویان کوه دمانی و کوهستانی، غلجائی و لوگری، وردکی و میدانی و پغمانی در کابل ریخته بودند. در ۴ نوامبر مجاهدین قلعه محمودخان، گدام غله انگلیس را که تقریباً یک هزار خروار جو و گندم به قیمت چهار صد هزار کلدان در آن وجود داشت مورد حمله قرار داده آن را متصرف شدند. در طی همین جنگ بود که کپتان میکیزی هنگام فرار با زنی روبرو شد که طفل خود را در آغوش داشت. همینکه دشمن را دید کودکش را کنار گذاشت و راه فرار او را بست. میکیزی شمشیر خود را بالا برد تا بر سر زن افغان حواله کند، اما قبل از فرود آمدن شمشیر او، هدف گلوله یک افغان قرار گرفت و به زمین افتاد. [بگفته شهزاده علیقلی که از زبان سردار سلطان احمدخان روایت میکند، روز ۲۱ رمضان مجاهدین باغ شاه را گرفتند و قلعه محمدشریف را نیز متصرف شدند و بر آنها محافظ گماشتند. - ۱۱]

تا ۷ نوامبر قوای دشمن تنها در داخل بالاحصار و داخل قشله عمومی بزرگ بی بی مهر و محصور ماندند و بیس، زیرا قلعه جعفرخان و سایر قلاع کابل، به استثنای قلعه ریکاباشی و قلعه ذوالفقار خان همه در دست قشون ملی افتاده بود. اینست که سپهسالار اردوی انگلیسی تخلیه کابل و عقب نشینی به جلال اباد را پیشنهاد کرد، ولی مکناتن عجالتاً آن را نپذیرفت و تا رسیدن کمک از قندهار و جلال اباد به اعمال جاسوسی و تولید نفاق و خصوصیت های قومی و قبیلوی و مذهبی دامن زد. چنانکه به موهن لال اسیر مخفیانه خبر داد که: «با خان شیرین خان جوانشیر و نایب محمدشریف خان مذاکره کن که برضد شورشیان با ما همکاری کند و در عوض به خانشیرین خان و عده صد هزار روپیه را بده، به شرطی که از کشتن و اسیر کردن شورشیان مضایقه نکند. به آنان بفهمان که اگر "سنیان" قدرت را به دست گیرند، مسکن شما راتاراج خواهند کرد. به سرداران بگوی که برای مذاکره نمایندگان معتمد خود را بفرستند. بکوش بین شورشیان نفاق پیدا شود و توسعه پیدا کند. من در برابر هر سردار شورشی ده هزار روپیه وعده میدهم.» (۱۲)

مکناتن که دسیسه سازی و نفاق افگنی را در میان رؤسای مجاهدین راز موفقیت می پنداشت، به موهن لال در راه ایجاد تفرقه میان سران مجاهدین از ۳۰ تا ۵۰ هزار کلدان صلاحیت داد و در صورت همکاری اعطای یک لک روپیه را به خان شیرین خان و مبلغ پنجاه هزار روپیه کلدان به حمزه خان، رئیس نیروهای اقوام غلجائی (سابق حاکم جلال آباد که اینک در صف مبارزین ضد انگلیسی قرار گرفته بود) و عده داد. (۱۳)

بدینگونه مکناتن در تبنای با موهن لال، جاسوس توانست از بین هزاران مجاهد افغان، افرادی چون: نایب شریف خان، آقامحمدخان، عبدالعزیز و محمدالله خان و برخی دیگر را با پول بخرد و به واسطه آنها برخی از قهرمانان ملی را از پای در آورد. چنانکه عبدالعزیز در جنگ مشهور بی بی مهر، عبدالله خان اچکزائی را از پشت سر و از بین قشون شورش‌ی هدف گلوله قرار داد. و محمدالله، میرمسجدیخان کوهستانی را در بستر بیماری مسموم نمود. و پاینده محمدکاکری، پیشکار وزیر اکبرخان که در بدل پنجاه هزار کلدان در جلال آباد وزیر را حین محاصره و معاینه قلعه جلال آباد از عقب با گلوله زد (۱۴) اما این اشخاص بزودی از جانب نیروهای ملی تشخیص و به سزای اعمال خود رسیدند.

یکی از اهداف مهم توپخانه انگلیس در شهر کابل، اقامتگاه نایب امین الله خان لوگری بود. نایب در قلعه محمودخان که مرکز فرماندهی مجاهدین بود، جای داشت. و با پرچم سرخ در قلعه محمودخان جنگ را بر ضد دشمن رهبری میکرد. قشله انگلیسی، قلعه را محمودخان را زیر آتش توپ و تفنگ قرار داد، ولی نتیجه مطلوب نگرفت.

انتشار خبر قیام کابل بر ضد انگلیسها، بزودی بگوش مردم اطراف کابل رسید و در پروان و کوهستان مردم به دور میر مسجدیخان و سایر خوانین محل گرد آمدند و بر سر پایگاه های نظامی انگلیس در چاریکار فروریختند و ضربات مرگباری بر قوتهای دشمن وارد ساختند تا آنجا که ظرف ده روز مبارزه پیگیر از یک لویای مجهز با توپخانه بجز چند تن زخمی و کوفته شده، بکابل نرسیدند و همه در طول راه چاریکار - کابل از اثر حملات مردم تباہ شدند.

موهن لال به عنوان شاهد و ناظر نزدیک اوضاع در مورد تباہی **غند گورکه** در چاریکار مینویسد: "جگر پاتینجر با بریدن من هافتن یگانه دو صاحب منصبی بودند که از غند بدبخت **گورکه** در چاریکار جان به سلامت بردند و با قبول خطرات و خستگی و درماندگی، در حالی که جراحت ها برداشته بودند، خود را به قشله کابل رساندند. سرویلیام مکناتن بعد از رسیدن جگر پاتینجر بکابل پیام ذیل را بمن فرستاد: "غند چاریکار اشتباه کرد و مقاومت کرده نتوانست و تقریباً تمام آن از بین رفته است، اما پاتینجر سالم به قشله رسیده است." (۱۵)

غبار همین حادثه را بگونه جذابی روایت میکند: "سپاه ملی بدون درنگ به چاریکار سرازیر شد و در ۶ نومبر قشله دشمن را در چاریکار در حلقه محاصره کشیدند و یک روز بعد قلعه جنگی موسوم به «قلعه خواجه میر» از نظامیان انگلیس گرفته شد. در ۱۳ نوامبر فوج پنجابی در قشله چاریکار بر ضد افسران انگلیسی قیام کرده، قوماندان هارتن (ظ: هافتن) را زخم زدند. پاتینجر با یک قسمت عسکر و افسر رو به کابل فرار نمود، اما بعد از سنجد دره، پاتینجر و هارتن (هافتن) عساکر خود را گذاشته و خود با لباس افغانی از بیراهه ها به جانب کابل فرار نمودند و با زحمت فراوان به قشله عمومی انگلیس در بی بی مهر، رسیدند. در عوض قشون و صاحب منصبان عقب مانده انگلیسی که به کابل میکشیدند، در حد «زمه» با هفت مرد و ده زن افغان بر خورده و مورد حملات آنان قرار گرفتند. بزودی باشندگان قلعه افضل آباد، زاخیل و کته خیل به مدد اینها رسیدند. میر مراد پادشاه و عباس قره قهرمانانه جنگیدند. دشمن یکصد و ده مرده برجای گذاشت و چهار نفر انگلیس از ترس جان کلمه بر زبان راندند و از مرگ خلاص شدند، بقیه عساکر روبه کابل می دویدند.» (۱۶)

بریدمن "ایر" (۱۷) که داستان تباہی نیروهای انگلیسی را در چاریکار از قول پاتینجر یاد داشت کرده، میگوید که در تاریخ ۱۵ نومبر ۱۸۴۱ **میجر پاتینجر Pottinger** و **بریدمن هافتن Houghton** از چاریکار در حالی وارد کابل شدند که اولی در ناحیه ران خود گلوله خورده بود و دومی دست راستش قطع شده و چندین زخم دیگر در گردن و دست چپ خود برداشته بود. (۱۸)

رشادتهای عبدالله خان در نبرد بی مهر:

یکی از پژوهشگرانی که به مسئله جنگ انگلیسها با افغانها علاقه گرفته و در این عرصه مطالعات عمیق و گسترده انجام داده و سپس نتایج مطالعات و تحقیقات خود را به شیوه تازه و دلپذیری به نام "انتقام در جگد لگ" بازتاب داده است، نفتولا خالفین، محقق و مستشرق شوروی است که واقعاً از عهده کارش به نحو ستایش آمیزی به در آمده است. به عقیده من اگر قرار باشد، روزی فیلمی از رخدادهای جنگ اول افغان و انگلیس تهیه گردد، کتاب بهتری از رومان تاریخی "انتقام در جگده لگ" خالفین نمیتوان سراغ داد. حتی میتوان گفت که تقریباً سناریوی چنین یک فیلمی قبلاً توسط این نویسنده روسی به نگارش آمده و فقط کارگردان ماهر در کار است تا آن را از قوه به فعل در آورد و به کلمات و صحنه ها جان بدماند. به هر حال، در اینجا ما به بازتاب یکی دو صحنه از نبرد میدان بی بی مهر و وسهمگیری شهریان کابل و عبدالله خان اچکزائی بر ضد انگلیس ها بسنده می کنیم:

روز سیزدهم نوامبر سال ۱۸۴۱، دسته بریگید شلتون به سوی بی بی مهر حرکت کرد. شلتون نیروی بزرگی را به نبرد سوق داد که متشکل بود از چهار گروه سواره، هفده تولی پیاده و دو توپ، سربازان غند ۴۴ پیاده نظام سلطنتی طلاپه فوج بودند. بانو سیل، با دوربین از یکی از پنجره ها حوادث را نظاره می کرد. او ناگهان به سوی ابری از غبار

که در کنار قطار در حال پیشروی به پا شده بود اشاره کرد و فریاد کشید: سواره نظام افغان! سربازان غند۴، مانند زمان تطبیقات، سواره نظام [افغان] را تا فاصله نزدیک آزاد گذاشتند و سپس از تفنگ های خویش شلیک کردند. وقتی دود باروت فرونشست، روشن شد که شلیک آنان سواران افغان را متوقف نساخته بود. آنان برصفوف پیاده نظام زدند و پیاده ها به هر سو فرار کردند. خانم سیل آنروز در دفترچه خاطراتش نوشت: «وقتی دیدم افغانها چگونه بدون کوچکترین آسیبی به میان صفوف ما می تاختند، احساس کردم که قلبم به جای بلندی پرید و به دندانهایم چسبید. هجوم وحشتناکی بود. آنان به خیلی از زنبور عسل شباهت داشتند...» اگر توپ های لفتنت ایر، که سواران را با رگباری از گلوله مواجه ساخت، وارد معرکه نمی گشت، غند مذکور تلفات جبران ناپذیری را متحمل می گشت. آتش توپخانه حمله سواران افغان را دفع کرد و پیاده نظام انگلیس مجال تعرض یافت و سرانجام دوتوپ آنان را به دست آورد... اما روز بعد باز هم در تپه بی بی مهر و سروکله تیراندازان افغانی پدیدار شد و ناگزیر همه چیز از سر آغاز گشت.

تسخیر تپه بی بی مهر و برای حفاظت قلعه شیرپور واقع در نشیب آن تپه ها از صدمه شورشیان برای انگلیسها خیلی پراهمیت بود. سرانجام دسته میجر "ساین" با حمایت توپ های لفتنت "ایر" به سوی بی بی مهر و پیشروی آغاز نمود. دسته جنرال الفنتون نیز همین کار را کرد، مگر افغانها به زودی "ساین" را شوخی کنان مجبور به فرار کردند و "ایر" زخم برداشت. مکناتن تقریباً هار شده بود، و کنایه آمیز می گفت: "هیچکاری را به هیچ کس نمی توان سپرد!" بنابراین اصرار مکناتن در سپیده دم یکی از روزهای وسط ده سوم ماه نومبر (۲۳ نومبر)، دسته بزرگی متشکل از ۴۰۰ نفر سوار، صد نفر استحکام و توپچی های دارای توپ ۹ پونده، به سوی بلندی های مذکور اعزام شد. آنان بخش شمال شرقی تپه ها را اشغال کردند و در آن مستقر شدند. توپچی ها آتش شدیدی را بر سرفغانها فرو می ریختند و افغانها با فیرتفنگ پاسخ می گفتند. برگیدشلتون که فرمانده عملیات بود، به میجر ساین دستور داد: "افغانها را با نوک سر نیزه ها از منازل و استحکامات بی بی مهر و بیرون کنید!" میجر ساین سربازان را به حمله سوق داد، اما پس از طی چند متر، همه افراد خوابیدند و به هیچ وجه حاضر نشدند، علی الرغم دستورهای شدید شلتون از جا برخیزند، نیم ساعت بعد ناگزیر دسته را از موضع عقب کشیدند.

برگید شلتون که در گذشته از شاملان جنگ با ناپلئون بود، به پیادیه نظام دستور داد در دو قطار صف ببنند. برگیددر میان دو قطار، سواره نظام را قرار داد. بر اساس عرف و عادات اروپائی این کار به مفهوم دعوت خصم به حمله بود، اما فرماندهان نظامی افغانی که هنر نظامی اروپائی را مطالعه نکرده بودند به فکر تکان خوردن خود از محل هم نبودند. در این اثنا گروه بزرگی از افغانها بر مواضع انگلیسی حمله آوردند و به جنگ تن به تنبا دشمن پرداختند. این هجوم آنچنان ناگهان بود که پیاده نظام بریتانوی تحمل نکر و به فرار پرداختند. تاجران و صنعتگران کابلی توپ را تصرف کردند و با فریادهای شادی به مواضع خود بردند. شلتون و باقی افسران دویند تا از فرار پر از وحشت سربازان خود جلوگیری کنند. سرانجام به این کار موفق شدند. حمله جدید افغانها با برچه ها روبرو گشت. سپس سواره نظام علیه افغانها به کار افتاد که موفق شد توپ را دوباره به چنگ آورد. سواران افغانی در حالی که شمشیرها و نیزه های شانرا تکان میدادند به مقابل سواره نظام بریتانویشتافتند. در پیشاپیش آنان سواری با لنگی سپید براسپ عالی ترکمنی در حالی که کمی بررکاب بلند شده و چهارنعل می تاخت و شمشیرش را چون شلاق برگرد سرش می چرخانید، جلب توجه میکرد. مکناتن که با جنرال الفنتون ناظر نبرد بود، میخواست بپرسد که این سوار کیست؟ موهن لال با لحنی آرام گفت: "عبدالله خان، سر، الساعه سر." دیری نگذشت که از کنار صدای فیری بلند شد. عبدالله خان ناگهان خم گردید و روی گردن اسپ افتاد و نزدیک بود از اسپ فرو غلند، مگر دوسوار افغان به سوی او تاختند و اسپ را از صحنه نبرد خارج کردند....

مکناتن میخواست تمام قوا را بسوی بی بی مهر و سوق کند، اما الفنتون مخالف این کار بود، به زودی آتش شدید تفنگ ها، انگلیسها را وادار به پروت و سپس عقب نشینی کرد. کلنل الیور، فرمانده تولی از غند پنجم پیاده نظام هندی تبار، بیهوده به افراد خود دستور حمله به تیراندازان ماهر افغانی را می داد که در گودالی سنگر گرفته بودند. هیچکدام از سربازان او از جا تکان نخوردند. کلنل خود خواست به پیش حرکت کند، اما چند قدم به جلو نهاده بود که با بدن سوراخ سوراخ، به زمین افتاد. برگیدشلتون ناگزیر فرمان عقب نشینی داد، در حالی که نیروهای تازه نفس افغانها به عرصه نبرد گذاشته بودند، درصفوف نخستین انگلیس غازیان متعصب هجوم بردند. آنان برصفوف پیاده نظام و سپس سواره نظام انگلیسی برق اسما حمله کردند، قوای انگلیس با وحشت تمام عقب استحکامات قلع شیرپور پناه بردند. سواران افغان آنها را تادنبال کردند و در کنار دیوار قلعه دیگر فیرتوپهای دشمن ممکن نبود. افغانها به دیوار قلعه نزدیک شدند که می توانستند با پاکدشتن بر دوش یک دیگر در قلعه شیرپور رخنه کنند، مگر ناگهان فرمانده نیروهای افغانی عمرخان (غبار و هچنان بریدمن ایرنام این زعیم افغان را سردار عثمان خان بارکزی قید کرده اند که در ست است) دستور عقب گرد داد. افغانها برگشتند و مکناتن و الفنتون از این عمل افغانها غرق تفکر گشتند. (۲۰)

فردای آن روز سردار محمد عثمان خان، به مکناتن نامه ای فرستاد که در آن نوشته بود: "اگر من دیروز مانع جنگاورانی نمی شدم، که قشون شما را از پیش برداشته بودند، هر آینه از قشون انگلیس زنده جانی باقی نمی ماند، مگر رهبران نمیخواستند که گپ تا این حد خطرناک شود. یگانه آرزوی ما این است که شما بدون کدام عذر افغانستان را ترک بگوئید و بگذارید ما مطابق قوانین خود کشور خود را اداره کنیم و خود پادشاه خود را تعیین کنیم." (۲۱) اما غبار به روایت از سراج التواریخ مرگ عبدالله خان اچکزانی را در ۱۲ نومبر نشان داده مینویسند: در ۱۲ نوامبر قشون انگلیس به غرض اشغال مجدد قریه و قلعه بی بی مهر و در تپه آن صعود کرد و آتش توپ و تفنگ تپه بی بی

مهر و را در بین دود پیچید. این وقت میر مسجدی خان، رهبر قوای کوهستانی که چهار روز پیشتر آنجا را به تصرف در آورده بود، در بستر بیماری افتاده بود، اما محافظین کوهستانی از قلعه به سختی دفاع میکردند. در چنین موقعی ده هزار مبارز از کابل به مدد رسید و در عوض بی بی مهر و، قشله بزرگ دشمن [ظاهراً: شیرپور] را هدف قرار دادند. سپاه انگلیس که این جنگ را برای خود و مجاهدین تعیین کننده و سرنوشت ساز تلقی می کردند، به ناچار از قشله برآمدند و به دفاع برخاستند. توپخانه دشمن به شدت به حمله پرداخت و کتک های سواره و پیاده انگلیس در سه ستون به حرکت و فعالیت افتادند. قشون ملی در دم آتش نوپ به صفوف دشمن هجوم بردند و عبدالله خان اچکزائی در پیشاپیش سواران خود، بر آتش توپ و تفنگ صفوف دشمن حمله ور شد و با شمشیر آخته [دشمن را می رُفت و] به پیش می تاخت، در چنین فرصتی عبدالعزیز گماشته دشمن از پشت سر عبدالله خان را هدف گلوله خایانه قرار داد و از شمشیرزنی باز ماند. در همان فرصت نعش پیر دوست برادرزاده او نیز بر زمین افتاد. با این ضیاع بزرگ قشون ملی باز هم به حملات خود بردشمن ادامه داد و سرراست بر قشله دشمن حمله کرد. سواره دشمن زودتر فرار نمود، ولی پیاده دشمن مثل برگ بر روی زمین ریختن گرفت. توپخانه انگلیس از فعالیت بازماند و بقیه السیف فرار کرده و در چهار دیواری قلعه شیرپور در آمدند و دروازه ها را بروی خود بستند. (۲۲)

به هر حال، بنا بر یاد داشتهای روزمره "ایر Eyre" یکی از بقیه السیف قشون انگلیس، عبدالله خان در نبرد مورخ ۲۳ نومبر زخمی گردید و سپاه ملی با عبدالله خان زخمی به کابل برگشت. دشمن در شهر آوازه در داد که عبدالله خان در گذشته است. شهریان کابل در اندوه ضایعه چنین شخصیتی فرورفتند. مگر عبدالله خان برای آنکه این شایعه را بی اعتبار ساخته باشد با تن زخمی و خون چکان براسپش سوار شد و در بازار های کابل به گردش پرداخت، اما این گردش سبب خون ریزی بیشتر زخم او شد و عبدالله خان اچکزائی، این آغازگر رستاخیز ملی در تاریخ ۲۹ نومبر ۱۸۴۱ (۱۴ شوال ۱۲۵۷ هجری) چشم از جهان فرو بست و در راه وطن شهید گردید. (۲۳) قاتل یعنی عبدالعزیز در پادشا این خیانت ده هزار روپیه از طریق موهن لال به دست آورد، اما بزودی دستگیر و به جرم این خیانت اعدام گردید. (۲۴)

تصویری از نبرد عبدالله خان بنا بر اکبرنامه:

اما حمید کشمیری در اکبرنامه خود میگوید که یک روز قبل از زخمی شدن عبدالله خان، سردار تاج محمدخان، برادر سردار شمس الدین خان، برادرزادگان امیر دوست محمدخان، در میدان بی بی مهر و در نبرد سرش رافدا کرد و برادرش کین او را از دشمن گرفت و همچنان عارف خان کشمیری و سایر دلاوران کابل در این نبرد داد مردی دادند و به دشمن تلفات سنگین وارد نمودند. پس از این نبرد آنان است که نوبت به شتارتهای رزمی عبدالله خان میرسد و او در پیشاپیش لشکر مجاهدین بر ضد قشون انگلیس قرار می گیرد و با جسارت و دلیری بی نظیری بر توپ و تفنگ دشمن می تازد و بقول حمید کشمیری:

ز جمع اچکزائیان دلیر	همان خان عبدالله نره شیر
روان بود از جمله لشکر به پیش	پس پهلوانان هم قوم خویش
چو اندر صف رزم دشمن رسید	ز ابر میان برق روشن کشید
اچکزی جوانان پولاد پوش	به دنبال آن سرور تیز هوش
به تندی چو شیرزبان آمدند	به فوج عدو در میان آمدند
به دنبالشان جمله لشکر رسید	شد از جنگ شور قیامت پدید
به شمشیرگردان در آن کارزار	بمردند پنجاه کم، شش هزار
همان خان عبدالله رزم جوی	ز خون دلیران روان کرد جوی
بساکس شل و لنگ و بیدست کرد	بساکس بروی زمین پست کرد
یکی را چنان زد تیرزین به سر	که افتاد از پا، چونخل از تیر
به پشت دگر اندران رستخیز	بزد نیزه مثل الماس، تیز
چنان دوخته مهره پشت او	که ترشد به خون عدو پشت او
یکی را بز دست کش کرده برد	بر آورد و زد تا شده خورد خورد
بدانسان بسی هم نبردان فگند	ز مردان بسی تند گردان فگند
در آن تاختن گوله ناگهان	بخورد از قضا برقفا داد جان
به مهانی خوان غفران دوید	طفیش سه صد شیر مرد شهید
از آن جمله بودند اندر شمار	ز یکخانه اش سی و یک نامدار
دلیران غازی به مرگ کسی	ندیدند و کردند کوشش بسی
فرنگی سپاهان پر خاشجوی	ز بالا به پائین نهادند روی
به دنبال شان غازیان دلیر	زندگی به شمشیر مانند شیر

به این ده بزن اندران ترک تاز
به قلعه رساندند و گشتند باز (۲۵)

بیدنگونه **عبدالله خان اچکزائی**، فرزند دلیر افغان بدون ترس و وا همه از آتش توپ دشمن تا قلب پیروزی پیشرفت و مردانه مرگ را پذیرا شد. از حسن اتفاق در روز ۲۵ نومبر سردار اکبرخان، پسر شجاع امیر دوست محمدخان که درست ۲۴ سال داشت و تازه از زندان شاه بخارا جان سلامت برده بود، وارد کابل شد و با ورود او غریو شادمانی مردم کابل با فیرتنگ و شلیک توپ به گوش آسمان رسید و در پیکر مجاهدین ملی روح تازه دمیدن گرفت که موفقیت های نهایی به بار آورد.

شخصیت عبدالله خان اچکزائی:

بدون شبهه عبدالله خان اچکزائی، یکی از علم برداران جنبش آزادیخواهی افغانان است، که برای طرد بیگانه از کشور مردانه کمر بست و در این راه تاپای جان دلیرانه رزمید. عبدالله خان، یکی از آن غازیمردان مجاهد و نامدار است که محرک اصلی و سازمانده واقعی قیام کابل در ۲ نومبر ۱۸۴۱ میلادی شمرده میشود. او بود که در زیرریش مخابران انگلیسی و شاه پوشالی با قبول هرگونه خطر جانی و مالی، قیام را قوام بخشید و به انجام عزم ملی ایستادگی کرد.

عبدالله خان اچکزائی چنان بیمی در دل مکناتن ایجاد کرده بود که وقتی قیام آغاز شد و خان شیرین چنداولی به او پیغام فرستاد: امیرکنید چه خدمتی برای امنیت انگلیسها انجام بدهم؟ مکناتن جواب داد: "ترا دشمن خود خواهم پنداشت اگر **عبدالله خان رادستگیر [یا نابود] نسازی!**" (۲۶) البته دستگیری عبدالله خان از توان خان شیرین پوره نبود، مگر در پیدا کردن کسی که عبدالله خان را ترور و نابود کند، مکناتن را کمک نمود.

عبدالله خان اچکزائی، مردی شجاع و متهوری بود که از انگلیسها بیمی نداشت و به حیث یک فرمانده دلیر و یک مجاهد پیشتاز در پیشاپیش دسته های غازیان و مجاهدان در میدان هموار شیرپور و پیرامون تپه بی بی مهر و برتوپ و تفنگ دشمن حمله برد، تا اینکه در عین پیشرفت از طرف یک هموطن خاین خود بنام عبدالعزیز هدف گلوله تفنگ قرار گرفت و زخمی شد و بقولی چهار روز بعد و به یک حساب شش روز بعد از آن، جام شهادت نوشید و چشم از جهان فرو بست. مرحوم غبار، البته به حواله سراج التواریخ، مرگ این دلیرمرد مبارز را روز ۲۹ نومبر ۱۸۴۱ (۱۴ شوال ۱۲۵۷ هجری) نوشته، ولی مرحوم کهزاد از قول خانم سیل، مرگ او را به تاریخ ۳۰ نومبر (۱۵ شوال ۱۲۵۷ هجری) ضبط کرده است. (۲۷)

به هر حال، عبدالله خان اچکزائی، با شهادت خود در راه نجات وطن و حفظ شرف و نوامیس ملی از تعرض و تجاوز بیگانگان به فرزندان افغان درس بزرگ آزادی واز خود گذری و جانبازی داد. **رواشن شاد و یادش گرمی باد!** مزار این غازی مرد شهید در تپه قلعه سرخ ریشخور واقع در ۱۵ کیلومتری جنوب کابل موجود است که در لوح مزارش این ابیات از طبع محزون شاعر حک شده است:

دریغ واه زبی داد چرخ دون پرور	فغان زگردش افلاک و کینه اختر
نبود بر رخ آنان که رهگذار غبار	ببین که عاقبتش فرش خاک شدبستر
امیر لشکر و سالار قوم عبدالله	خجسته منظر و والا تبار و نیک سیر
قدم نهاد چو در عرصه جهاد فرنگ	درید پرده ناموس کفر را یکسر
به روز معرکه در کارزار رستم بود	فراسیاب شکوه، آن یل فریدون فر
از این سراچه فانی و دار بی بنیاد	چو آن مجاهد دین مبین بست کمر
ز داغ ماتم او صبح زد گریبان چاک	نمود شام لباس سیه ز غصه ببر
همین بسست که در راه دین احمد شد	شهید اکبر و مقبول خالق اکبر
ز عقل سال و فاتش بجست محزون گفت	سرجهاد بیفزاد به اسم پیغمبر (۲۸)

مآخذ و رویکردها:

- ۱- کهزاد، بالا حصار کابل و پیش آمدهای تاریخی، ج ۲، ص ۲۲۷، ۲۷۹، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، تالیف علیقلی میرزا (ابن فتح علیخان قاجار)، طبع ۱۳۷۶ تهران، ص ۹۴، نوای معارک، ص ۱۵۰، موهن لال، همان اثر، ج ۲، ص ۲۹۷
- ۲- سیدقاسم رشتیا، افغانستان در قرن ۱۹، ص ۹۹، اکبرنامه، چاپ ۱۳۳۰ کابل، ص ۱۳۸
- ۳- حمید کشمیری، اکبرنامه، ۱۳۳۰، ص ۱۳۸
- ۴- موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ترجمه داکتر هاشمیان، چاپ امریکا، جنوری ۲۰۰۶، ج ۲ ص ۳۰۵
- ۵- حمید کشمیری، اکبرنامه، ص ۱۳۹
- ۶- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۵۰
- ۷- موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۲، ص ۳۱۰، مقایسه شود با افغانستان در قرن نوزده، از رشتیا، ص ۹۹
- ۸- رشتیا، افغانستان در قرن ۱۹، ص ۱۰۰، غبار، ص ۵۵۰، کهزاد، همان، ص ۲۸۰، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۶۳، نوای معارک، ص ۱۵۰
- ۹- غبار، ص ۵۵۰، اکبرنامه، ص ۱۴۸
- ۱۰- غبار، ص ۵۵۱

- ۱۱- شهزاده علیقی، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۹۵
- ۱۲- غبار، ص ۵۵۱-۵۵۲
- ۱۳- کهزاد، بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی، ج ۲، ص ۲۸۳
- ۱۴- غبار، ص ۵۵۲، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۶۴، دونا بغه سیاسی- نظامی افغانستان در نیمه قرن ۱۹، از این قلم، ص ۲۵۹
- ۱۵- موهن لال، همان اثر، ج ۲، ص ۳۲۳
- ۱۶- غبار، ج ۱، ص ۵۴۳، نیز رجوع شود به مقاله یادی از مبارزات میرمسجدی خان کوهستانی، از این قلم در پورتال افغان- جرمن
- ۱۷- بریدمن "ایر" افسر انگلیسی که در مسیر راه کابل - جلال اباد در جنوری ۱۸۴۲ زخمی شد و در جمله اسیران انگلیس در ظل حمایت سردار اکبرخان قرار گرفته بود، حوادث قیام ملی سال ۱۸۴۱ را از ۲ نومبر ۱۸۴۱ تا ۲۲ سپتمبر ۱۸۴۲ بطور روز مره یاد داشت کرده و این یاد داشتها در همان سال در انگلستان به نشر رسیده و آن خاطرات در سال ۲۰۰۷ از طرف آقای محمد نسیم سلیمی به زبان پشتو ترجمه و زیر نام "په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات"، به چاپ رسیده است.
- ۱۸- په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات، لیکونکی وینسینت ایر، ص ۶۴
- ۲۰- نفتو لاخلین، انتقام در جگدگ، ترجمه علم دانشور، مسکو ۱۹۸۶، ص ۳۸۹-۳۹۱، ۳۹۷، مقایسه شود با خاطرات بریدمن ایر تحت عنوان (په افغانستان کی دیوه زندانی خاطرات، نوشته بریدمن ایر، ترجمه نسیم سلیمی، صص ۹۲-۸۸)
- ۲۱- بریدمن ایر، په افغانستان کی دیوه زندانی خاطرات، ص ۹۸، مقایسه شود با غبار، ص ۵۵۴
- ۲۲- غبار، ص ۵۵۳، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۶۴
- ۲۳- غبار، ص ۵۵۴، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۶۱
- ۲۴- نفتو لاخلین، انتقام در جگدگ، ص ۳۸۲
- ۲۵- حمید کشمیری، اکبرنامه، ص ۱۵۶-۱۶۵ و ۱۶۶
- ۲۶- موهن لال، همان اثر، ج ۲، ص ۳۱۹
- ۲۷- غبار، ص ۵۵۴، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۶۶، کهزاد، بالاحصار کابل و... ج ۲، صص ۳۰۰-۳۰۱
- ۲۸- کهزاد، همان اثر، ص ۲۹۵-۲۹۹، سیدقاسم رشتیا، همان اثر، ص ۱۰۳